



# جمعی از فعالین کارگری (jafk)

بولتن شماره «۲»

مجموعه مقالات، اطلاعات، اطلاعیه ها، شعر، ترجمه

Email: Kargaran\_fa@yahoo.com - وبلاگ : Jafk.blogfa.com

آبان ماه ۱۳۸۷



✓ بحران نظام جهانی سرمایه داری

و موقعیت طبقه کارگر



صفحه ۲

✓ تاثیر جهانی سازی و نئولیبرالیسم اقتصادی

بر کار و زندگی زنان



صفحه ۶

✓ طرح تحول بزرگ اقتصادی دولت چه به

سر ما خواهد آورد؟



صفحه ۹

✓ چه کسی مسئول سوانح کاری است؟



صفحه ۴

✓ کشتار سال ۶۷: يك واقعت خونين زنده؛ يك مساله مبارزاتی روز



صفحه ۸

برای دریافت بولتن «جمعی از فعالین کارگری» میتوانید آدرس پست الکترونیکی خود را برای ما بفرستید تا از این طریق بدون هیچ گونه مشکلی بولتن برای شما ارسال گردد.

فردا از آن طبقه ی کارگراست



جریان صرفاً اقتصادی نیست. ما با دولت های ریز و درشت سرمایه داری با منافع و رقابت ها و کشمکش هایشان سر و کار داریم. ما با رویارویی قدرت ها و گروه بندی های مختلف سرمایه داری با ایدئولوژی ها و گرایش های سیاسی متفاوت سر و کار داریم. ما با جنگها و ناامنی های بین المللی روبرو هستیم که برای دستیابی به قدرت بیشتر، سود بیشتر، مناطق نفوذ بیشتر، و کسب سلطه جهانی اتفاق می افتند. جریان بین المللی تولید ارزش اضافه و کسب سود، تحت تاثیر همه این روندها و تحولات سیاسی و نظامی و ایدئولوژیک قرار دارد. توسط همین روندها و تحولات، تحریک و تشویق می شود. و در عین حال، توسط همین عوامل به مخاطره می افتد و با موانع پیاپی روبرو می شود. کسب سود سرمایه داری يك قمار بزرگ و دائمی است که قدرتهای سرمایه داری نمی توانند از آن کنار بکشند. آنها در این رقابت دیوانه وار می جنگند و توطئه می کنند تا قدرت و سود بیشتری را برای خود تحکیم کنند، اما همزمان فشار مالی بیسابقه ای بر ساختارها و موسسات نظام وارد می آورند و آینده سرمایه گذاری ها را با ابهام و ناامنی بیشتری روبرو می کنند. این چنین است که ارزش پول های جهانی و سهام سرمایه گذاری ها دچار افت می شود. این چنین است که بازار سرمایه گرفتار جنون می شود و سهامداران، سراسیمه "بخت" مبهم کسب سودهای آینده را می فروشند تا گرفتار "بدبختی" آشکار نشوند.

دوباره برگردیم به حرف هایی که این روزها در مورد بحران مالی نظام سرمایه داری می شنویم. همه از ورشکستگی بانک ها و راه های نجات موسسات بزرگ صحبت می کنند. دولت های غربی مرتباً جلسه می گذارند تا با تزریق پول های هنگفت به بنگاه های در معرض خطر، اوضاع را با ثبات کنند و اعتماد را به بازار سرمایه برگردانند. بعد از سه دهه تبلیغ پر سر و صدای خصوصی سازی، دولت ها دوباره دست به کار شده اند تا مستقیماً مسئولیت اداره بنگاه های بزرگ را به عهده بگیرند. اما کمتر حرفی از تاثیر این بحران و اقداماتی که نظام سرمایه داری برای خروج از بحران در دستور کار دارد بر موقعیت کارگران و زحمتکشان می شنویم. تو گویی این صاحبان بانک ها و بنگاه ها هستند که بار بحران های نظام سرمایه داری را به دوش می کشند و به خاک سیاه می نشینند! اتفاقاً یکی از تبلیغات رایج دولت های سرمایه داری در جریان بحرانها اینست که این يك مشکل همگانی و ملی است بنابراین همه جامعه باید کمربندها را سفت کنند و فداکاری کنند تا وضع به حالت عادی برگردد. امروز هم بوش و سارکوزی و سایر سران

### بحران نظام جهانی سرمایه داری و موقعیت طبقه کارگر



چند هفته است که عمق بحران نظام جهانی سرمایه داری برای اهالی دنیا آشکار شده است. مرتباً خبر از ورشکستگی بانک ها و موسسات بزرگ مالی در آمریکا و اروپا می رسد. سیستم مالی در سطح بین المللی به لرزه افتاده است. بازارهای سهام (بورس) از غرب تا شرق با تکان های شدید روبرو هستند. و این رشته سر دراز دارد. اولین سوالی که به اذهان راه پیدا می کند اینست که چرا يك نظام عظیم و جا افتاده بین المللی که مثل ساعت کار می کند و به تولید انبوه و تکامل مداوم فن آوری می پردازد، ظاهراً بی هیچ منطقی به دام بحران می افتد؟

دولت های سرمایه داری و اقتصاد دانان و روشنفکرانی که مدافع و عاشق سینه چاک این نظام هستند، اول انکار می کردند که بحرانی در کار است. می گفتند که یکسری عدم تعادل های عادی است که بر طرف خواهد شد. بعد از اینکه عمق بحران آشکارتر شد و دیگر جای انکار نبود، گفتند که بحران وجود دارد اما داریم وارد مرحله پایانی آن می شویم! و بالاخره، با ادامه ورشکستگی بنگاه ها و سقوط شاخص ها در بازار سهام، انگشت اتهام را منوجه "بعضی" زیاده طلبی ها، تقلب ها و بی مسئولیت ها از طرف "بعضی" بنگاه ها و گردانندگان بورس کردند تا نظام جهانی سرمایه داری را بی تقصیر جلوه دهند. اما واقعیت اینست که منطق نظام سرمایه داری همین بی منطقی است. هرج و مرجی که بر جریان تولید ارزش اضافه و کسب سود حاکم است، در ذات سرمایه داری است. پیمان ها و قراردادهای تنظیم و تقسیم کارهایی که میان گروه بندی های بزرگ سرمایه داری و دولت های دنیا صورت می گیرد فقط می تواند این هرج و مرج ذاتی را در دوره هایی تخفیف دهد یا قانونمند کند. قانونمند کردن هرج و مرج، به معنی حذف آن نیست.

هدف این نوشته، توضیح بحران و عملکرد سرمایه داری نیست. اما اشاره به این نکته را ضروری می دانیم که جریان بین المللی تولید ارزش اضافه و کسب سود، يك

دولت سرمایه دار حاکم بر ایران، سریعتر از آنچه فکرش را بکنید مجبور به انتخاب بلوک و گره زدن سرنوشت خود با این یا آن گروه بندی جهانی خواهد شد. در این اوضاع و با این دورنما، شاید خیلی ها فکر کنند که احیای وضعیت گذشته، یا بیرون آمدن سرمایه داری به هر طریق، بالاخره از وضع بی ثبات کنونی بهتر خواهد بود. چون اگر رکود بزرگ بر اقتصاد دنیا حاکم شود، طبقه کارگر و زحمتکشانش بیشتر در معرض خطر بیکاری و اخراج قرار خواهند گرفت. یعنی همین لقمه نانی ناچیزی که به هزار مشقت و اما و اگر به دست می آید هم مثل ماهی از دستمان لیز خواهد خورد و آهی در بساط باقی نخواهد ماند. اما این نهایت خوشخیالی است. مطمئن باشید که هر تلاش بلوک های بزرگ سرمایه داری برای دستیابی به رونق مجدد، با تلاش های مخرب و مرگبار برای از میدان به در کردن رقیبان، با تبدیل کارگران و زحمتکشانشان و ستمدیدگان بلوک "خودی" به گوشت دم توپ در جنگهای ارتجاعی و کشیدن شیره جان آنان به حداکثر تحت عنوان "منافع ملی و همگانی"، همراه خواهد بود. نظام سرمایه داری امپریالیستی تا به حال دو جنگ بزرگ جهانی و شمار زیادی جنگ های منطقه ای و نیابتی را برای حفظ و گسترش منافعش در کارنامه خود دارد. این هم نهایت خوشخیالی است که فکر کنیم دیگر امکان تکرار جنگ های مخرب و بزرگ تحت سرمایه داری از میان رفته است و قدرت های سرمایه داری، به سر عقل آمده اند. چون و بی منطقی، کارکرد طبیعی این نظام است.

و بالاخره از نکته مثبت این بحران بگوئیم! این بحران، نه فقط زیانبار بودن ادامه حیات این نظام استثمارگر را به شمار هر چه بیشتری از اهالی دنیا گوشزد می کند و بسیاری را به فکر پیدا کردن راه حل اساسی می اندازد، بلکه باعث می شود که کارگران و زحمتکشانی که توسط مرزهای ملی و قومی در سراسر دنیا تقسیم شده اند، این مرزها را کمرنگ تر از پیش ببینند و بیشتر به فکر هم بیفتند. کارکرد بحرانی و مخرب نظام بین المللی سرمایه داری، زمینه را برای درک مفهوم طبقه واحد و جهانی کارگر، و بسط معنا و اهمیت حیاتی انترناسیونالیسم پرولتری فراهم می کند. اما این فقط يك زمینه سازی عینی است. برای تبدیل این گرایش و زمینه به يك جزء حیاتی از آگاهی انقلابی طبقاتی، پیشروان طبقه کارگر باید در عرصه تئوری و عمل فعالتر و نقشه مندتر ظاهر شوند و رشته های پیوند میان کارگران و زحمتکشانشان و ستمدیدگان را در جریان مبارزات طبقاتی و انقلاب اجتماعی در راستای هدف و دورنمای انقلاب جهانی محکمتر بیافند.

دنیای سرمایه داری امپریالیستی از ضرورتهای ملی، و وحدت و منافع ملی حرف می زند.

در این میان، حرف های مقامات دولت سرمایه دار در ایران نیز شنیدنی است. اینان چنین وانمود می کنند که بحران کنونی هیچ ربطی به اقتصاد ایران ندارد و تاثیر چندانی بر حال و روز جامعه ما نمی گذارد. گرداندگان بازار سهام ادعا می کنند، در شرایطی که همه بورس های دنیا دچار تلاطم و بی ثباتی است، بورس ایران "با ثبات" و "قدرتمند" باقی مانده است! اما این حرفها درست مثل سوت زدن کودک هراسانی است که باید در دل تاریکی جلو برود و راه برگشت هم ندارد. واقعیت اینست که بحران مالی جهانی، اقتصاد ایران را هم درگیر کرده است. اقتصاد ایران از نظر سرمایه گذاری و بازار کاملاً وابسته به مراکز و منابع اقتصاد سرمایه داری امپریالیستی است. آیا کاهش شدید و یکباره قیمت نفت، هیچ تاثیری بر اقتصاد نفتی ایران ندارد و باعث کسری بودجه و اختلال در طرح های اقتصادی نخواهد شد؟ آیا شك دارید که کارگران و زحمتکشانشان و به طور کلی توده های مردم، باید بار این کسری بودجه را به دوش بکشند؟ آیا نمی دانید که به تعویق افتادن پرداخت دستمزدها، زدن از خدمات ناچیز اجتماعی، متوقف شدن طرح های عمرانی و محدود شدن هزینه های آموزشی و بهداشتی و عمومی، نتیجه ناگزیر این کاهش درآمد نفتی خواهد بود؟ شما حتی کافیسست به جدول ارزش سهام در بازار بورس ایران نگاه کنید تا تاثیر بحران جهانی را ببینید: همین حالا همه شرکت ها و موسساتی که در زمینه سرمایه گذاری و اعتبار، نمایندگی و ليسانس، و یا مواد اولیه، به بنگاه های خارجی وابسته اند، افت ارزش دارند. فقط سهام مربوط به معادن و مواد خام داخلی، افت نکرده است. خطر رکود و تعطیلی بنگاه ها و شرکت هایی را که ارتباط و وابستگی نزدیکی با بنگاه های اقتصادی بحران زده خارجی دارند، تهدید می کند. امروز سران حکومت اسلامی در مورد طرح ها و ابتکارهای خود برای ایجاد يك نظام مالی - بانکی اسلامی، و ایجاد گروه های اقتصادی بین المللی جدید برای فرار از اثرات بحران جهانی، و بحران های آتی، داد سخن می دهند. اما واقعیت اینست که عمق و گسترش بیشتر بحران نظام سرمایه داری امپریالیستی، تجزیه اتحادها و بلوک بندی های موجود و ادغام و تشکیل گروه های جدیدی را برای يك رقابت شدیدتر و بیرحمانه تر باعث خواهد شد. اینها فقط گروه ها و بلوک هایی اقتصادی نیستند؛ بلکه دنیا با صف بندی های سیاسی و نظامی و دیپلماتیک جدید روبرو خواهد شد. این وسط، نیروهایی مثل

یک مشکل ارائه آمار اینست که انسان ها را به چند رقم خلاصه می کند. ۲۵۰۰۰ در سال و ۷۵ در روز، هرگز نمی تواند فاجعه ای انسانی که هر لحظه در حال وقوع است را به روشنی بازتاب دهد و بار سنگین اش را به ذهن خوانندگان آمار منتقل کند. معنی این فجایع را اعضای خانواده و یاران کارگران قربانی در محیط کار، عمیقتر درک می کنند. آنان هستند که نتایج خرد کننده عاطفی و مادی هر سانحه را بر امروز و فردای خویش احساس می کنند. آنان هستند که از کابوس تهدید دائمی حین کار، بیشتر آزار می بینند. مشکل دیگری که در آمار وجود دارد، ناگفته ماندن علل بروز این سوانح است. انگار همین است که هست: امسال این تعداد، سال آینده تعدادی دیگر. در آمار، نامی از نظام و شیوه و مناسباتی که کار تحت آن انجام می گیرد، برده نمی شود. در آمار، پای هیچ طبقه و قشری که وقوع این سوانح کاری را اجتناب ناپذیر می کند به میان نمی آید. انگار سانحه و کار، لازم و ملزوم یکدیگرند. انگار کارگری که مورد لطف قرار گرفته، بر سرش منت گذاشته، به او کاری داده اند باید «پای لرزش هم بنشیند» و سوانح کاری را به جان بخرد.

**واقعیت چیست؟** سوانح کاری از کجا ناشی می شود؟ علت اساسی وقوع این سوانح کاری بیشمار و دائمی، هدف و شیوه ای است که نظام سرمایه داری و باندهای سرمایه دار (دولتی یا خصوصی)، در روند کار و تولید دنبال می کنند. آنها به دنبال کسب سودهای بیشتر و سریعتر هستند. آنها می خواهند تا آنجا که امکان دارد هزینه های تولید را کاهش دهند که این شامل پرداخت دستمزد و سایر هزینه های نگهداری کارگران هم هست. هر چه شدت کار و سرعت کار کارگران در یک روز کار بیشتر باشد، محصول بیشتر و سریعتر تولید خواهد شد؛ یا انجام پروژه ها کمتر طول خواهد کشید؛ و نتیجتاً هزینه های کارفرما هم کمتر خواهد شد. حتی در پروژه های ساختمانی و راهسازی که به دست مقاطعه کار سپرده شده است و قاعدتاً کار را هر چه بیشتر کش بدهند، سود بیشتری به جیب می زنند هم از شدت و خطرات کار کاسته نمی شود. چون در اینجا نیز بخش بزرگ سود را مقاطعه کار از قیمت سازی مواد اولیه و مصالح به دست می آورد تا از تقلب در پرداخت چند ماه دستمزد کارگران. در اینجا اگر کار را کش می دهند برای اینست که مصالح و مواد اولیه ای که قبلاً خریداری و انبار شده را فردا به قیمت تورمی روز (یعنی چهار لا پنهان) حساب کنند. طول دادن کار، چیزی از پر مخاطره بودن آن برای کارگران موقت، بی حقوق و اکثراً مهاجری که از امکانات و استانداردهای ایمنی بی

✓ چه کسی مسئول سوانح کاری است؟



طبق آخرین آمار، در ایران هر سال حدود ۲۵ هزار کارگر در نتیجه سوانح کاری، کشته یا زخمی و معلول می شوند. این یعنی حدود ۷۵ کارگر در روز. این یعنی به هم خوردن وضع زندگی ۷۵ خانوار کارگری در هر روز. بخش عمده سوانح کاری در صنایع، به ویژه صنعت ساخت و ساز اتفاق می افتد. روزی نیست که به چشم خود بروز سانحه ای را به هنگام گود برداری، حفر چاه، ترمیم فاضلاب، خاک برداری، کار روی داربست و جرثقیل، قیر ریزی معابر و امثالهم نبینیم یا خیرش را نشنویم. غیر از بخش ساخت و ساز، معدن نیز مرتباً قربانیان زیادی از کارگران می گیرد. باز هم آمار نشان می دهد که وقوع سوانح کاری، سیری صعودی دارد. ۶ سال پیش، تعداد کارگرانی که گرفتار سوانح کاری شده بودند حدود ۱۶ هزار نفر بود و حالا بالای ۲۵ هزار نفر. ماجرای ریزش ساختمان در سعادت آباد، شاید به خاطر این که به بهانه ای برای رقابت ها و دعوای درونی حکومت تبدیل شد، بازتابی عمومی پیدا کرد. اما از این نوع وقایع به شکل روزمره در گوشه و کنار کشور اتفاق می افتد و آب از آب تکان نمی خورد. بسیاری از سوانح کاری که در مناطق دور افتاده و محیط های کاری دور از چشم اتفاق می افتد حتی به شکل عدد به آمار هم راه نمی یابد. به علاوه، تلفات و لطماتی که حین کار بر طبقه کارگر وارد می آید به سوانح کاری محدود نمی شود. مشاغل پر خطر و محیط های آلوده، نوعی مرگ تدریجی و فرسایشی را به همراه دارد. کاهش طول عمر کارگران در این مشاغل، در هیچ ارزیابی رسمی و در هیچ ستون آمار دولتی جای نمی گیرد و به عنوان تلفات و لطمات محاسبه نمی شود. از نظر نظام سرمایه داری، ۱۰ سال بیشتر یا کمتر از عمر یک فرد کارگر، اهمیتی ندارد. برای سرمایه داری بیرحم و خونسرد مهم اینست که همیشه نیروی کار آماده و ارزان برای استثمار شدن در بازار کار وجود داشته باشد.



ترافیک و علل آن. حالا هم در کارتون های مربوط به سوانح کاری، کارگران خودسر، دیوانه، شرور و بی خیالی را به ما نشان می دهند که هنگام کار مرتباً خود و بقیه کارگران را به خطر می اندازند و چوبش را هم می خورند. در این کارتون ها، معمولاً سرکارگر و مهندس و کارفرمایی وجود دارد که برای کارگران دل می سوزاند، به کارگران متخلف و بی احتیاط تذکر می دهد یا آنان را تنبیه می کند. در این کارتون ها، نماینده وزارت کار حضور دارد که به عنوان عامل سوم (جدا از کارگر و کارفرما)، شعار «اول ایمنی، بعد کار» را تبلیغ می کند. تقریباً در هیچیک از این کارتون ها، گناهی به گردن کارفرما و سرمایه دار نیست. تنها در یک مورد، فردی بساز بفروش به عنوان مقصر معرفی می شود! باید هم چنین باشد. این کارتون ها به سفارش وزارت کار جمهوری اسلامی تولید شده اند؛ یعنی در واقع، وزارت ویژه سرمایه داری دولتی و خصوصی در جمهوری اسلامی. اگر قرار باشد که در این کارتون ها، مثلاً فلان مسئول «ایران خودرو» یا فلان کارفرما در شهرداری، مقصر معرفی شود که تیشه به ریشه خودشان زده اند. بنابراین به جای ارائه تصویب‌نامه‌های واقعی از کارفرمایان و سرکارگرانی که بر سر کارگران فریاد می کشند و به آنان فرمان می دهند که سریعتر و شدیدتر کار کنید، کاریکاتوری از یک کارگر ساختمانی خل وضع را نشان می دهند که عشق «مرد عنکبوتی» دارد و روی داریست پشتک و وارو می زند. یا به جای نشان دادن عواملی که باعث بروز فجایعی مانند ریزش ساختمان در سعادت آباد و مرگ چندین کارگر جوان شد، کارگر قلدرد و بی عقلی را نشان می دهند که برای لجبازی با مهندس ناظر، دیوار باربر را با پتک فرو می ریزد و باعث ریزش کل ساختمان و مدفون شدن کارگران می شود. هدف از ساختن این کارتون ها اینست که عامه مردم، نظام حاکم را به عنوان مقصر واقعی و علت العلیل این فجایع تشخیص ندهند. دولت سرمایه دار با این تبلیغات مزورانه، هم آتش نفرت و نارضایتی مردم نسبت به استثمارگران و شیوه های حیوانی به حیب زدن سود توسط آنها را فرو می نشاند، و هم حس اتحاد و همبستگی نسبت به قربانیان این نظام (یعنی طبقه کارگری که مرتباً توسط سوانح کاری و مخاطرات دائمی تهدید می شود) را تضعیف می کند. این همان هدفی است که نظام سرمایه داری حاکم بر ایران در دوران رژیم شاه هم دنبال می کرد. در آن دوره که تبلیغات تلویزیونی هنوز به اندازه امروز فراگیر نبود، رادیو ایران درست همزمان با ساعت تنفس ناهار در کارخانه ها، نمایش های کوتاهی پخش می کرد که عیناً محتوای همین کارتون ها را داشت. عنوان این نمایش ها چنین بود: «چرا هر بلاپی هست باید

اطلاعتند، کم نمی کند. اکثریت کارگران قربانی سانحه را جوانان در فاصله سنی ۲۵ تا ۳۰ تشکیل می دهند و این اتفاقی نیست. اینها همان جوانانی هستند که انرژی و قدرت کار سریعتر و شدیدتر را دارند و در عین حال، انگیزه و نیاز به کسب دستمزد بیشتر در شرایط تشکیل خانواده، آنان را به سوی مشاغل پر مخاطره می کشاند.

در مورد سوانح در پروژه های پیمانکاری و کارگاه های کوچک زیر استاندارد هیچ حرفی نمی توان زد؛ زیرا عدم رعایت اصول ایمنی جزء مشخصات و «استاندارد»های آنهاست. اما در مراکز تولیدی بزرگتر و در مشاغل ثابت و قانونمند هم سوانح کاری بسیاری رخ می دهد. به این دلیل ساده که حفظ شرایط مناسب برای ایمنی کارگران و انجام نظارت و مراقبت منظم برای تضمین سلامتی و بهداشت در محیط کار، هزینه بر است. این هم جزء هزینه هایی است که سرمایه داران به هر شکل ممکن از آن می زنند و محدودش می کنند. بدون شک نتیجه این «صرفه جویی»، بالا رفتن ریسک وقوع سوانح است.

در نظام استثمار سرمایه داری، کارگری شایسته پاداش و امتیاز است که سریعتر و شدیدتر از بقیه کار کند. از نظر سرمایه داران، کارگر خوب کسی است که مثل ماشین کار می کند. و مثل ماشین کار کردن یعنی بی فکر کار کردن. آیا کارگر می تواند بی فکر کار کند؟ نه! با این همه مشغله و گرفتاری و گره های ریز و درشتی که در زندگی کارگر و خانوار کارگری وجود دارد، با این همه تبعیض و تحقیر و بی عدالتی روزمره، با شنیدن وعده پاداش در روزهای تنگدستی، و بالاخره با رقابتی که کارفرما در میان کارگران دامن می زند، مگر می شود بی فکر بود؟! پس دیگر جایی برای دقت و احتیاط و تأمل باقی نمی ماند.

اما همین حقایق ساده در مورد سوانح کاری را نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و دستگاه مغز شویی اش، فریبکارانه مخدوش می کند. کافیتست نگاهی به تبلیغات تلویزیونی وزارت کار جمهوری اسلامی ببندید. اشاره به این نکته هم مهم است که دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی معمولاً در زمینه هایی که ساختن کارتون های کوتاه (با نقاشی های متحرک) اقدام می کند که یک مساله مهم اجتماعی و فراگیر مطرح باشد و حکومت واقعا نیاز به «پیچاندن» اذهان عمومی را احساس کند. مثلاً به هنگام شروع «طرح امنیت اجتماعی» کارتون های ضد «اوباش» و «علیه سی دی فروش ها» را دیدیم. یا در مورد معضل

سر من کارگر بیاد؟» و در پایان هم چنین نتیجه گیری می شد: «همه بلاها سر من کارگر بی احتیاط میاد!»

یکی از چیزهایی که مردم باید بدانند اینست که سازندگان این کارتون ها هیچ شناختی از سانحه کاری ندارند؛ و به طور کلی با زندگی کارگری و مصائب و مسائل کارگری بیگانه اند. بنابراین هر چقدر هم که خود را هنرمند بدانند و از خود ذوق هنری نشان دهند، در نهایت مزدورانی بیش نیستند که برای کسب درآمد، دروغ تحویل جامعه می دهند. اینان یک فشار نازک از متخصصان دست پرورده سازمان صدا و سیما هستند که با بستن قراردادهای چند ده میلیونی و در رفاه و امنیت کامل زیر سایه دولت سرمایه داری کار می کنند. شاید رایج ترین سانحه کاری برای این مزدوران، واژگون شدن فنجان از روی میز کامپیوتر و ریختن شیر قهوه داغ به روی شلوار تمیزشان باشد. اینان از سقوط، خفگی، سوختگی، قطع عضو و قطع نخاع هیچ تصویری ندارند. سفارش دهندگان این کارتون ها نیز معمولا سانحه کاری را به شکل آمار و ارقام می شناسند. شاید مهمترین سانحه کاری که می تواند برای خود اینها اتفاق بیفتد، زمانی است که توده های کارگر در محیط کار و در برابر نهادهای دولتی سر به اعتراض و شورش بر می دارند و احیانا ایشان را گوشمالی می دهند. اینها همه می تواند موضوع نمایش ها و دیگر آثار هنری باشد که طبقه کارگر در آینده در افشای نظام ستم و استثمار سرمایه داری خواهد ساخت.

خلاصه اینکه، کاهش سوانح کاری و تبدیل آن به چیزی که واقعا بتوان بر آن نام «سانحه» نهاد، در گرو دگرگونی اهداف و روش های حاکم بر روند کار است. و این هیچ معنایی ندارد مگر نابودی نظام سرمایه داری با همه نهادها و قوانین و افکار و دیدگاهی که آن را نمایندگی می کند.

**یک توضیح ضروری:** مقاله «تاثیر جهانی سازی...» در ستون روبرو، برای انتشار در مجله «تریبون زن» تهیه شد و در شماره ۶ این مجله به چاپ رسید. بر مبنای قول و قرار که از قبل با مسئولین «تریبون زن» گذاشته بودیم، بعد از انتشار شماره ۶ به درج این مقاله در بولتن خود اقدام کردیم. - جمعی از فعالین کارگری

## ✓ تاثیر جهانی سازی و نئولیبرالیسم اقتصادی

### بر کار و زندگی زنان \*



\*متمنی که می خوانید با استفاده از نکات مقاله ای تهیه شده که منبع آن مطالعات میدانی بوده است. موضوع این مطالعات میدانی، تغییر و تحولانی است که در نتیجه گسترش "جهانی سازی" و تهاجم سرمایه داری در شرایط زنان کارگر صورت گرفته است. باید توجه داشته باشیم که این مطالعات در آن گروه از کشورهای تحت سلطه سرمایه داری امپریالیستی انجام شده که سال هاست اشکال سازماندهی و فعالیت سندیکایی کارگری را تجربه می کنند. نتیجه گیری های پایانی مقاله، بر این پایه قرار دارد.

در دو دهه گذشته، نئولیبرالیسم سرمایه داری به گرایش مسلط اقتصادی و سیاسی در اغلب حکومت های کشورهای تحت سلطه امپریالیسم تبدیل شده است؛ چه آنها که آشکارا خود را راست معرفی می کنند و چه حکومت هایی که نقاب "چپ" به چهره زده اند. این گرایش، معنایی جز تهاجم لجام گسیخته به سطح معیشت طبقه کارگر با هدف تشدید استثمار و بالا بردن سودهای سرمایه داری ندارد. نگاهی عمیقتر به وضع موجود نشان می دهد که عملکرد نئولیبرالیسم کاملا تحت تاثیر تقسیم بندی جنسیتی طبقه کارگر و کل جامعه قرار دارد.

در دو دهه اخیر که کاهش نرخ سودها و پر رنگ شدن روند رکود در اقتصاد جهانی را شاهدیم، نظام سرمایه داری سیاست "منعطف" کردن بازار کار را به اجراء گذاشته است. این سیاست، قبل از همه گریبان زنان کارگر را گرفت و سپس همه کارگران را در بر گرفت. از حدود ۲۰ سال پیش، به طور کلی مشاغل بیشتر صورت پیمانی و موقتی به خود

افزایش مشاغل پیمانی و خارج از چارچوب قوانین کار، شمار مطلق مشاغل افزایش یافته است. زنان برای تامین معاش خود، بدون شك و تردید مشاغل شدیدا بی ثبات را می پذیرند. این در حالی است که مردان نسبت به زنان، بیشتر "حق انتخاب" شغل دارند. در حال حاضر، نرخ جذب کارگران در مشاغل خارج از قوانین کار بیشتر از مشاغل رسمی است و در این میان، سهم زنان بیشتر از مردان است. باید توجه داشت، آماری که در این زمینه در دست است، موارد "خود-استخدامی" و کارهایی که برای انجام به خانه آورده می شود، را در بر نمی گیرد.

در حال حاضر، بیشتر زنانی که درگیر مشاغل خارج از چارچوب قانون کار هستند در بنگاه های کوچک زیر ده نفر فعالیت دارند. این یعنی کشیده شدن نیروی زنان به محیط ها و فعالیت های محدود، و البته افزایش فشارهای روحی در میان زنان بر اثر فقدان اعتماد به نفس و ترس از بیکار شدن. این فشارهای روحی به يك مشکل جدی اجتماعی تبدیل می شود و کل جامعه را تحت تاثیر قرار می دهد. به علاوه، با خودکار شدن هر چه بیشتر خطوط تولید، نیروی کار در بخش صنایع محدودتر می شود و در مقابل، نیروی کار در بخش خدمات گسترش می یابد. مشاغل زنان در بخش خدمات، معمولا بی ثبات تر و کم دستمزدترین و آنان را در مقابل آزار و استعمار جنسی، آسیب پذیرتر می کنند. این نوع مشاغل، زمینه بیشتری برای تاکید بر "زنانگی" این کارگران و سوء استفاده جنسی از آنان را ایجاد می کنند. در ایران با نمونه های بهره کشی جنسی از زنان کارگر (به ویژه جوانان و نوجوانان) در کارگاه های کوچک، در مشاغل پیمانی در دفاتر شرکت ها، یا به هنگام خدمتکاری در خانه ها و ادارات، کاملا آشناییم. اما در کشورهای شرق آسیا، نیروی کار زنانه در بخش خدمات مستقیما به سوی صنعت سکس رانده می شود. بسیاری از زنان مزدوج در سنین بین ۲۰ تا ۴۰ سالگی در بخش موسوم به "اتاقک تلفن" مشغول به کار می شوند. آنان مجبورند از طریق مکالمه تلفنی، مشتریان مرد را از نظر جنسی ارضاء کنند. سود این کار به جیب شرکت های واسطه که این زنان را استخدام کرده اند و البته به جیب شرکت های ارتباطات تلفنی می رود که برای این قبیل مکالمات، نرخ بالایی تعیین کرده اند. تعداد زیاد دیگری از همین زنان مزدوج که با يك شماره مشخص می شوند، به عنوان "همدم" و "هم صحبت" مردان در کافه ها استخدام شده اند. بارها پیش آمده که مردان کارگر برای "تفریح" به کافه ای رفته اند و شماره ای را انتخاب کرده اند، و در کمال ناباوری مشتری همسر خود شده اند. یعنی همان همسرانی که برای تامین معاش خانواده خود و افزایش

گرفت و در واقع ما شاهد گسترش مشاغل بدون قرارداد، و خارج از قوانین و مقررات کار، بودیم. از آنجا که زنان کارگر آماج اصلی این امر بودند، جنبش کارگری با جهت گیری مردانه و مردسالارانه اش، اهمیت چندانی به مساله نداد. سپس برنامه تعدیل ساختاری که "صندوق بین المللی پول" دیکته کرده بود به شکل گسترده به اجراء درآمد و بازار کار را به شدت تکان داد.

بازخریدهای گسترده آغاز شد. سیاست بازخرید را اول از همه، از زنان کارگر آغاز کردند و شرایط کاری زنان نیز بسیار ناچور شد. در آن بخش های تولیدی و خدماتی که بیشتر از نیروی کار زنان استفاده می شد، شیوه های مقاطعه کاری و استخدام پیمانی رواج یافت. مشاغلی نظیر ماشین نویسی و دستیاری در دفاتر را عامدانه بی اهمیت و دست و پا گیر معرفی کردند تا سیاست بازخرید و اخراج زنان را موجه جلوه دهند. اما این بازخریدها و اخراج ها به معنی حذف کامل نیروی زنان از این مشاغل نبود. بلکه سیاستی آگاهانه بود تا نیروهای جدید و جوانی را از میان زنان بر اساس قراردادهای جدید، با دستمزد پایینتر، شرایط کاری سخت تر، بدون مزایا و هزینه های اضافی، استخدام کنند. در مورد بانک ها، با کارکنان زن موجود دوباره قرارداد بستند. اما این بار، عملا در سطح يك کارمند تازه استخدام شده و بدون مزایا و امتیازات رتبه کاری.

يك شیوه دیگر بازخرید زنان کارگر یا تبدیل آنان به شاغلین خارج از قوانین و مقررات کار، استفاده از موارد ازدواج، بارداری و بچه داری بود. این موارد بهترین توجیه را در اختیار کارفرما قرار می داد تا بر پایه ارزش های پدرسالارانه، زن را به "جایگاه اصلی اش" یعنی به سر خانه و زندگی اش باز گردانند. این بازخریدهای ناعادلانه و تبعیض آمیز، فقر و فلاکت زنانی را که نیازمند حمایت اقتصادی در دوران بارداری و بچه داری بودند، تشدید کرد و به طور کلی به حقوق زنان کارگر ضربه زد.

بنابراین منعطف کردن نیروی کار زنان با حمایت

ایدئولوژی مردسالار انجام گرفته است. یکی از شعارهای این ایدئولوژی، "نان آور بودن مرد" است. بر این اساس، زنان کارگر، کارگر واقعی محسوب نمی شوند؛ بلکه فقط "کمک حال" نان آور خانه اند. این ایدئولوژی، کار زنان را بی ارزش جلوه می دهد. تبلیغ چنین توجیهاتی برای بازخرید و یا اخراج کارگران زن، ابزاری در دست سرمایه داری است تا اعتراضات کارگری را مهار کند. اخیرا نهادها و رسانه های طبقه حاکم، چنین تبلیغ می کنند که نرخ کاربایی و استخدام زنان سریعتر از همین نرخ در مورد مردان است. اما همین نهادها و رسانه ها از دلیل این مساله حرفی نمی زنند؛ با

زنان را محکوم کرده اند. کم نیستند مردانی که زنان را به چشم پوشیدن از مسائل و خواسته های ویژه جنس رهایی زنان دعوت می کنند تا به اصطلاح "منافع والاتر کل جنس طبقه کارگر" حفظ شود! اتحادیه های کارگری و همه تشکل های مستقل کارگری و جمع های مبارزاتی برای مقابله با "جهانی سازی"، "نولیبرالیسم اقتصادی" و کلیت نظام جهانی سرمایه داری باید وضعیت زنان کارگر را عمیقاً درک کنند و برای آماج قرار دادن قلب و اساس این نظام طبقاتی مردسالار، مبارزات رادیکال تری را سازمان دهند. برای این کار نه تنها باید مساله ستم بر زنان و ارتباط آن با ستم و استثمار طبقاتی را بازشناخت، بلکه باید به شرایط کار و مبارزه کارگران در مشاغل حاشیه ای، خانگی و خارج از قانون کار بیش از پیش نزدیک شد، ارزش های پدرسالارانه و مردسالارانه را از صفوف طبقه کارگر و تشکل های مبارزاتی و جنس عمومی مردم پاک کرد، راه را بر ایجاد تشکل های مستقل و ویژه زنان گشود.

✓ کشتار سال ۶۷:

يك واقعت خونين زنده؛ يك مساله مبارزاتی روز



بیست سال از کشتار زندانیان سیاسی توسط رژیم جمهوری اسلامی ایران می گذرد. بیست سال، زمان اندکی است. حتی گذشت صدها سال هم نمی تواند جنایات بزرگ را از حافظه تاریخ پاک کند. جنایات استعمارگران اروپایی و سپس امپریالیستها در کشورهای عقب مانده، جنایات نازیست ها و صهیونیستها، جنایات بنیادگرایان مذهبی، فراموش شدنی نیست. شاید عدالت تاریخی، در بسیاری موارد صورت واقعیت به خود نگردد. یعنی دوران های تاریخی سپری شود، نسل ها عوض شود و رژیم ها جا به جا شوند بی آن که آمران و عاملان جنایات در جایگاه متهم بنشینند و

درآمد خانوار، به این کار روی آورده اند. رسانه های رسمی معمولاً با آب و تاب این ماجراها را نقل می کنند تا از آنها روند فزاینده "انحطاط زنان جامعه" را نتیجه بگیرند؛ در حالی که حقیقت به عمد پنهان می ماند: این زنان، قربانی نظام منجط سرمایه داری اند.

همانطور که قبلاً گفته شد، طبقه حاکمه ایدئولوژی و فرهنگ مردسالارانه ای را تبلیغ و تقویت می کند که ضامن تسلط سرمایه داری بر جامعه است. "مرد نان آور"، الگویی است که از يك طرف ستم بر زنان را می پوشاند و از طرف دیگر بر این نیاز تاکید می گذارد که برای نجات اقتصاد ورشکسته، زنان باید بیشتر فداکاری کنند. بر مبنای این الگو، اگر صحبت از بیکاری به عنوان يك معضل جدی اجتماعی است، فقط بیکاری مردان مد نظر است! به همین خاطر است که برای سنجش میزان بیکاری جوانان فقط از پسران دیپلمه و لیسانسه آمار گرفته می شود. بر مبنای این الگو، نقش زنان "آرامش بخشیدن" به مردان رنج دیده و تحت فشار در خانه است. انگار نه انگار که زنان به عنوان کارگران مزد بگیر و کارگران بدون مزد، از استثمار و فشار مضاعف در رنج اند. رسانه های رسمی، ستم و رنجی که زنان از سوء استفاده های جنسی می برند را نادیده می گیرند و همزمان زنان درمانده و نومیدی که خانه را ترک گفته اند را به عنوان مقصر و نابود کننده ارزش های خانوادگی معرفی می کنند. در حال حاضر، راهکاری که بسیاری از جامعه شناسان و اقتصاددانان مدافع سرمایه داری در مقابل حکومت ها قرار می دهند اینست که باید در میان زنان به تبلیغ ضرورت ازدواج در اسرع وقت پرداخت تا از ورود آنان به بازار کار جلوگیری شود. در همین چارچوب است که رسانه ها در جوامعی که با معضل حاد بیکاری روبرو هستند به تبلیغ فضایل و خوشی های ازدواج می پردازند. یکی از دلایل ارائه لوایحی مانند "لایحه حمایت از خانواده" به مجلس شورای اسلامی ایران که هدف گسترش چند همسری در میان مردان جامعه را دنبال می کند نیز می تواند دور کردن هر چه بیشتر نیروی زنان از مشاغل و فعالیت های اجتماعی باشد. به نکته ابتدای بحث باز گردیم: عملکرد نولیبرالیسم کاملاً تحت تاثیر تقسیم بندی جنسیتی طبقه کارگر و کل جامعه قرار دارد. در مقابل سرمایه داری، در مقابل عملکرد اقتصاد نولیبرالیستی و جهت گیری های جنسیتی آن، نمی توان با شیوه های سنتی سازماندهی که کارگران مرد شاغل در بنگاه های بزرگ را کانون توجه قرار می دهد به مقاومت پرداخت. کم نبوده اند زنان پر شور و مبارزی که در نتیجه تبعیضات و بی عدالتی های جنسیتی در صفوف تشکل های کارگری و مبارز، کنار کشیده اند. کم نبوده اند مردانی که این



جمهوری اسلامی از زمان برملا شدن این جنایت در همان سال، همه تلاش خود را به کار برد تا داد خواهان و در درجه اول، بازماندگان آن جانباختگان و بقیه خانواده های زندانیان سیاسی را از افشای کشتار باز دارد. آنان را تهدید به زندان و شکنجه و قتل کرد. اما در این کار موفق نشد. اعتراض به کشتار ۶۷ و تلاش برای مشخص کردن گورهای پنهان و جلوگیری از تخریب مزار جانباختگان، به يك موضوع دائمی مبارزه سیاسی تبدیل شد. رژیم هر کاری که می توانست کرد که ابعاد این جنایت پوشیده بماند اما شکست خورد؛ هر کاری که می توانست کرد تا دهان مردم را ببندد اما شکست خورد؛ هر کاری که می توانست کرد تا تاریخ این ماجرا را فراموش کند اما شکست خورد. و در سال های بعد که شکاف های درونی جمهوری اسلامی گشوده تر شد و جناح ها به جان هم افتادند و گروهی ادعای اصلاح طلبی کردند، برخی از روشنفکران حکومتی به مردم گفتند که بهتر است آن جنایت را فراموش نکنند، اما جنایتکاران را ببخشند! اما از نیروهای انقلابی و مبارزان نسل گذشته و امروز پاسخ شنیدند که: **فراموش نمی کنیم و نمی بخشیم.**

بیست سال از کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ می گذرد. این در حالی است که حکومت اسلامی به تشدید سرکوب روی آورده، وعده "بازگشت به ارزش های دهه ۱۳۶۰" (یعنی همان سطح از سرکوب و خفقان) را می دهد. باز هم نشانه های ضعف و شکاف، باز هم نشانه های دوران گذار و بی ثباتی، پیدا شده است. اما این بار دست و بال جمهوری اسلامی در سرکوب و کشتار، علیرغم خواسته ها و تصوراتش، بسیار بسته تر از سال ۶۷ است. با وجود این، رژیم آشکارا حمایت و سکوت اربابان امپریالیستی را در برابر جنایاتی که در آستین دارد، گدایی می کند. تنها راه مقابله با این جنایات، پایداری در راه، کوتاه نیامدن از خواسته ها و اهداف اساسی مردم، افشای همه جانبه حیات سراسر ستمگری و استثمار رژیم، اتکاء به نیروی انقلابی توده ها، و دل بستن به وعده ها و شعارهای سرمایه داری بین المللی است. برای انقلاب کردن، برای کسب رهایی، برای پیروز شدن، نه فراموش می کنیم نه می بخشیم.

به حکم ستمديدگان مجازات شوند. اما تا وقتی که جنایتکاران بزرگ هنوز بر مسند قدرتند و به ستم و استثمار و فریبکاری ادامه می دهند، فراموش نکردن و بخشودن جنایات، اهمیت ویژه ای پیدا می کند. یادآوری کشتار سال ۱۳۶۷ و بازگو کردن علل وقوع آن برای نسل های بعدی، انگیزه مبارزاتی امروز مردم را محکمتر و عمیقتر می کند.

کشتار هزاران زندانی سیاسی که سال ها از اسارت و محکومیتشان می گذشت به دستور مستقیم سران رژیم اسلامی انجام شد. این زندانیان در محاکمه های ۲ - ۳ دقیقه ای، به جرم پایداری بر نظرات ایدئولوژیک و سیاسی شان، محکوم به مرگ شدند. کشتار ۱۳۶۷ به نمونه و نمادی از ماهیت ارتجاعی، ضد مردمی و اصلاح ناپذیر جمهوری اسلامی تبدیل شد. همه مقامات، همه رهبران جناح های آن زمان و دوره های بعد رژیم، در آن جنایت شریک بودند. "اصولگرایان" و "اصلاح طلبان" امروز، در سال ۶۷ یا خود بازجو و حاکم شرع و جلااد بودند؛ یا توجیه گر مطبوعاتی و منبری و رسانه ای آن کشتار.

کشتار ۶۷ در يك دوره چرخش و گذار تاریخی انجام گرفت. جنگ ارتجاعی ایران و عراق در شرایطی پایان می یافت که ضعف و از هم گسیختگی به صفوف رژیم راه یافته بود و بسیاری از حامیان و پایه های جمهوری اسلامی از آن روی برگردانده بودند. معمولا در همین دوره های چرخش و گذار است که خطر بی ثباتی، رژیم ها را تهدید می کند و آنها را به چاره جویی بر می انگیزد. کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ بخشی از تدابیر رژیم اسلامی برای فرار از بی ثباتی بود. جمهوری اسلامی نمی خواست که هزاران مبارز زندانی در پایان دوران طولانی محکومیتشان به جامعه برگردند و باعث درد سر شوند. جمهوری اسلامی نمی خواست در فردای يك جنگ خانمانسوز و بیهوده، و نوشیدن جام زهر شکست، در انظار عمومی ضعیف جلوه کند. اما در این میان، آنچه مشوق و یاور رژیم اسلامی در انجام این جنایت بزرگ شد، سکوت معنی دار قدرت های امپریالیستی و رسانه های بین المللی در این مورد بود. آمریکا و اروپا که خاتمه جنگ و موضع ضعیف جمهوری اسلامی در آن مقطع را فرصت بسیار مناسبی برای دست یافتن به امتیازات و قراردادهای پر سود با ایران می دیدند، آن روزها نه از "حقوق بشر" حرفی می زدند و نه از "دمکراسی" و "مبارزه با تروریسم". این يك بده بستان آگاهانه میان جمهوری اسلامی و شریکان و حامیان بزرگ بین المللی اش بود..

مواد سوختی شروع کرده اند و طی چندین ماهی که از این کار می گذرد، همه مردم (به ویژه کارگران و قشرهای پایینی جامعه) تاثیراتش را به شکل گرانی بیشتر و تورم بیسابقه، و فاصله هر چه بیشتر دخل از خرج، با پوست و گوشت خود احساس کرده اند. اگر یادتان باشد قبل از به اجرا گذاشتن طرح سهمیه بندی بنزین و حذف یارانه مواد سوختی، رئیس جمهور اسلامی و اقتصاددانان حکومتی ادعا می کردند که این طرح برای رفع بیعدالتی های اقتصادی است. می گفتند که می خواهند یارانه ناعادلانه ای که از طریق عرضه بنزین ارزان به پولدارهای جامعه که هر يك چند خودرو دارند داده می شود را حذف کنند. می گفتند که با این کار مشکل ترافیک و آلودگی هوا در شهرهای بزرگ تا حد زیادی بر طرف خواهد شد. می گفتند که مبالغ صرفه جویی شده از حذف یارانه و سهمیه بندی مواد سوختی را صرف قشرهای محروم خواهند کرد. باز هم اگر یادتان باشد، وقتی که صحبت از گران کردن بنزین (از ۸۰ تومان به ۱۰۰ تومان) بود همین رئیس جمهور در تلویزیون ظاهر شد و صاف صاف در چشم مردم نگاه کرد و گفت: من با بالا بردن قیمت بنزین مخالف بودم و نمی خواستم به مردم فشار بیاید! ولی کمی بعد از اجرای طرح سهمیه بندی که با گران شدن بنزین سهمیه ای (و البته عرضه سازمان یافته بنزین آزاد!) همراه بود، او بار دیگر به حرف آمد و گفت: همه که می بینیم بنزین عملاً لیتری ۲۰۰ تومان شده است!! طوری این حرف را می زد انگار شخص خودش و طرح های اقتصادی حکومت اسلامی هیچ نقشی در این ۲ برابر شدن یکسبه قیمت بنزین نداشته است. انگار کاری است که ناخواسته و خودبخودی انجام گرفته و در موردش کاری هم نمی شود انجام داد. نتیجه فوری این اقدام عامدانه اقتصادی، جهش تورم و گرانی اوج یابنده و ادامه داری بود که امروز شاهدش هستیم. نه خیابان ها خلوت شد. نه مشکل ترافیک و آلودگی هوای شهرهای بزرگ حل شد. نه عدالت اقتصادی برقرار شد. نه خودروهای قشر ممتاز و فوق مرفه سرمایه داران حکومتی و شريك حکومت از حرکت افتاد و در گاراژ ماند.

حالا کاری که از بنزین شروع کرده بودند را می خواهند قدم به قدم (البته هر چه سریعتر) به بخش های دیگر هم سرایت بدهند. البته مطمئن باشید که این کار را در کمال پر رویی و با شعارهای عوامفریبانه پیش خواهند برد. همانطور که گفتیم آسمش را گذاشته اند: هدفمند کردن یارانه ها. رئیس جمهور اسلامی می گوید که یارانه مورد نیاز صنایع (در واقع آن بخش از درآمدهای نفتی و ارزش افزوده ناشی از استثمار کارگران و زحمتکشان که از این راه به

## ✓ طرح تحول بزرگ اقتصادی دولت

چه به سر ما خواهد آورد؟



این روزها رئیس جمهور اسلامی در هر فرصتی از طرح تحول بزرگ اقتصادی می گوید. به قول خودشان می خواهند يك بسته کامل اقتصادی را در مقابل جامعه باز کنند. این يك "بسته پیشنهادی" نیست بلکه اجباری است. آش کشك خاله است. این بسته قرار است یارانه و گمرک و بانک و بیمه را هماهنگ کند به نحوی که سودهای کلان و نرخ رشد بالای اقتصادی برای نظام سرمایه داری در ایران و سرمایه گذاران خارجی تامین شود. در واقع، این "بسته اجباری" فقط دست پخت حکومت اسلامی نیست بلکه در چارچوب همان طرح های اقتصادی است که صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به کشورهای مختلف دیکته کرده اند و اجرای موثرشان شرط پذیرفته شدن در سازمان تجارت جهانی است. اگر می خواهید نتایج عملی این بسته را برای توده های مردم، برای کارگران و زحمتکشان جامعه ببینید کافیست نگاهی به وضعیت فلاکتناز و وخیم شمار زیادی از کشورهای آفریقا و آسیا و آمریکای جنوبی بیندازید. همین چند روز پیش بود که رهبر جدید کوبا، رائول کاسترو به مردم آن کشور "مژده" داد: "باید منتظر رسیدن روزهایی سخت باشید." بله، ظاهراً در کوبا هم آش کشك خاله را بار کرده اند. اما فرق دولت سرمایه دار در ایران اینست که از در راه بودن سختی ها حرف نمی زند. بر عکس، طرح ریاضت کشی اقتصادی و تشدید فشار بر مردم را با عباراتی چون "رفاه بیشتر برای قشرهای محروم" و "چشیدن طعم شیرین نعمات بیشتر از طرف مردم" معرفی می کند. در اینجا منحصرأ به بخش "هدفمند کردن یارانه ها" در این بسته اجباری می پردازیم. این عبارتی است که دولت سرمایه دار برای حذف یارانه ها به کار می برد. این کار را با حذف یارانه

خود می کنند. سپس با به راه افتادن طرح، پارانه از روی مایحتاج عمومی و ابزار معیشت مردم برداشته خواهد شد. البته بعید است که بتوانند این کار را یکمرتبه و سریع انجام دهند. اگر چه دولت واقعا تلاش می کند به این اقدام سرعت بخشد. یعنی مردم چشم باز می کنند و در بازار، نه فقط با بنزین لیتری ۵۷۰ تا ۷۰۰ تومانی، بلکه با نان و روغن و برنج و گوشت و میوه و سبزی و پوشاک و اتوبوس و تاکسی و... با قیمت های چند برابر و سرسام آور روبرو می شوند. اول ماه به بانک می روند و می بینند آن مبلغ حداقلی که گفتیم و دولت محاسبه کرده به حسابشان ریخته شده است. احتمالا لیخند رضایت خواهد زد. ولی در بازار می بینند که باز هم کم می آورند. یعنی مجموع درآمدهایشان که دولت با حساب و کتاب دیگری محاسبه کرده و قیمت کالاها که با حساب و کتاب دیگری تعیین شده، کماکان خوانایی ندارند. بنابراین به ناچار مصرف خود را کاهش می دهند. یکی از نکاتی که دولت اسلامی با افتخار به عنوان مزیت طرح "هدفمند کردن پارانه ها" از آن حرف می زند، اینست که پول را مستقیم به مردم می دهیم تا آن را هر جوری که خواستند و در هر زمینه ای که نیاز داشتند مصرف کنند. انگار دارند به مردم "کارت هدیه" بانک پارسیان می دهند! واقعیت اینست که اگر اجاره خانه عقب بیفتد، معنایش اینست که خورد و خوراک بچه ها قطع خواهد شد. چون والدین باید بین نان سنگ ۷۰۰ تومانی (غیر پارانه ای) با پرت شدن اثاثیه به کوچه و بی خانمان شدن یکی را انتخاب کنند.

اما مساله به اینجا ختم نمی شود. فرض کنید مبلغ پارانه مستقیم نقدی برای يك خانوار در سال ۱۲۸۸ (سال آتی)، ماهیانه ۲۰۰ هزار تومان تعیین شود. اما در سه ماه دوم سال ۱۲۸۸، نرخ تورم جهش کند و قیمت ها یکشنبه بالا برود. آیا فکر می کنید دولت می آید و مبلغ پارانه را هر سه ماه یکبار بر مبنای افزایش تورم، بیشتر می کند؟ آیا تا این اندازه خوش خیال هستید؟ توده های مردم، همان ۴ دهک پایینی که قرار است طرح از آنها شروع شود با يك چنین تکان اقتصادی، به خاک سیاه خواهند نشست و دستشان به هیچ جا بند نخواهد بود. دیگر در بازار حتی جایی هم نیست که بتوان نان ۱۰۰ تومانی پیدا کرد که لااقل فقط آن را خرید و سق زد. يك احتمال دیگر که با توجه به ماهیت حکومت اسلامی و تجربه دوران حیاتش اصلا احتمال بعیدی نیست، اینست که دولت گاه به گاه به علت کمبود منابع مالی و کسری بودجه و امثالهم، مبلغ پارانه ماهیانه را دیر به حساب بریزد. یا برای چند ماه این کار را به تعویق بیندازد. این چیزی است که آخر هر سال در مهلت پرداخت عیدی و مزایا برای

جیب سرمایه داری دولتی و خصوصی می رود) به صورت غیر مستقیم پرداخت خواهد شد. یعنی با ارائه آب و برق و تلفن و گاز ارزان، تعرفه های گمرکی پایین برای وارد کردن مواد اولیه و تجهیزات مورد نیاز آنها، و احتمالا ارائه های پایینتر برای گرفتن وام صنعتی و خرید ارز خارجی. اما برای توده های مردم، پارانه را می خواهند به شکل مستقیم و "هدفمند" بدهند. ظاهرا جمعیت را به ۱۰ بخش تقسیم کرده اند. سه بخش بالایی که قشرهای فوق مرفه و مرفه جامعه هستند را فعلا کنار می گذارند، در مورد سه بخش میانی هم دست نگه می دارند، و از چهار بخش پایینی که از همه محرومتر و آسیب پذیرترند شروع می کنند. البته رئیس جمهور همچنان به مرفه ترین ها هم قول می دهد که در ادامه طرح، از پارانه مستقیم بی نصیب نخواهند ماند! بگذریم از این که این قشر در واقع، اساس سهم پارانه ای خود را به شکل غیر مستقیم در بیزنس های ریز و درشتی که دارد دریافت می کند. همانطور که تاکنون انجام شده است.

دولت سرمایه دار روی "هدفمند" کردن پارانه خیلی تاکید می کند. رئیس جمهور می گوید مبلغ پارانه بر حسب نیازهای محاسبه شده افراد خانوارها ( بر اساس اطلاعات پرسشنامه ای) به حسابشان ریخته خواهد شد و این کار را از ۴ دهک پایینی شروع می کنند. بگذارید يك تصویر رویایی از این طرح ارائه کنیم: دولت می آید از مردم می پرسد که در چه زمینه ای پارانه می خواهید؟ مردم هم جواب می دهند: مسکن، آموزش، خوراک، آب و برق و گاز و تلفن، بهداشت و درمان، تفریح و مسافرت و امثالهم. دولت می پرسد خانوار شما چند نفره است؟ و مردم مثلا می گویند ۵،۴ یا ۶ نفره. دولت می گوید بسیار خوب، سهم شما بر حسب هر نفر از افراد خانوار، ماهیانه می شود ۱۰۰ هزار تومان. شماره حسابتان را بدهید تا اول هر برج به آن واریز کنیم. مردم هم تشکر می کنند و می روند پی کارشان و هر ماه در حالی که چند صد هزار تومان به درآمدهایشان اضافه شده به خوبی و خوشی زندگی می کنند و دولت را هم دعا می کنند. اما بینیم در واقعیت چه خواهد شد؟ دولت ارقام را جمع آوری خواهد کرد و بر مبنای بنیه مالی و اولویت های بودجه، یعنی بعد از کنار گذاشتن هزینه های سنگین و در حال افزایش نظامی و امنیتی و تبلیغاتی (رسانه های داخلی و متحدان خارجی) و کسر مخارج ریخت و پاش مقامات، رقم حداقلی را به عنوان سهم هر خانوار تعیین خواهد کرد. این رقم با توجه به تجربه ای که از عملکرد مالی - اقتصادی حکومت اسلامی در زمینه های مشابهی مثل بیمه داریم، معمولا بسیار کمتر از محاسباتی است که مردم در مورد دخل و خرج



بحران کنونی نه فقط زیانبار بودن ادامه حیات این نظام استثمارگر را به شمار هر چه بیشتری از اهالی دنیا گوشزد می کند و بسیاری را به فکر پیدا کردن راه حل اساسی می اندازد، بلکه باعث می شود که کارگران و زحمتکشانی که توسط مرزهای ملی و قومی در سراسر دنیا تقسیم شده اند، این مرزها را کمرنگ تر از پیش ببینند و بیشتر به فکر هم بیفتند. کارکرد بحرانی و مخرب نظام بین المللی سرمایه داری، زمینه را برای درک مفهوم طبقه واحد و جهانی کارگر، و بسط معنا و اهمیت حیاتی انترناسیونالیسم پرولتری فراهم می کند. اما این فقط يك زمینه سازی عینی است. برای تبدیل این گرایش و زمینه به يك جزء حیاتی از آگاهی انقلابی طبقاتی، پیشروان طبقه کارگر باید در عرصه تئوری و عمل فعالتر و نقشه مندتر ظاهر شوند و رشته های پیوند میان کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان را در جریان مبارزات طبقاتی و انقلاب اجتماعی در راستای هدف و دورنمای انقلاب جهانی محکمتر بیافند.



بدون تبلیغ و ترویج ایده دگرگونی ریشه ای جامعه در صفوف طبقه کارگر، بدون متشکل کردن پیشروترین عناصر طبقه کارگر (عناصری که در مبارزات روزمره و در جریان مقاومت و اعتراض گروهی، گوشه ای از توانایی ها و کیفیات خود را به نمایش می گذارند) در هسته هایی که بر اساس ایدئولوژی و سیاست و اهداف استراتژیک طبقه ما تشکیل می شوند، بدون معرفی و آمیختن شعارهای عمومی با جنبش اساساً اقتصادی و خود روی کارگری، بدون افشاگری های عمومی پیرامون هر نوع استثمار و ستمگری و در مورد قشرهای گوناگون جامعه، نمی توان چیزی را متحول کرد و تکامل داد. در اینجا، عامدانه حرفی از ضرورت مبارزه برای ایجاد تشکل های گوناگونی مستقل کارگری نمی زنیم. چرا که ایده و اهداف استراتژیک انقلابی، و نقشه و ابزار پایه ای برای تحقق آن، بالاتر از موجودیت صرف این یا آن تشکل قرار دارد و سرنوشت هر تشکلی را رقم می زند.

قشرهای مختلف حقوق بگیر دولت، و با در مورد حقوق ماهانه بازنشستگان اتفاق می افتد. فقط خودتان مجسم کنید، جامعه ای که دیگر در آن کالای یارانه ای موجود نیست و قیمت ها شکل نجومی (دلاری) به خود گرفته، و از آن طرف از یارانه مستقیم نقدی هم خبری نیست.

فکر نکنید این حرفها زیادی بدبینانه است و یا حدس و گمان هایی بعید است. نشانه ها و نمونه هایی از این نوع اقدامات در کشورهای تحت سلطه ای مانند ایران قبلاً انجام شده، یا هم اینک در حال انجام است. نتیجه فوری اجرای این طرح ها، معمولاً وقوع شورش های گرسنگان (یا به قولی شورش نان) بوده است. سوال اینست که آیا کارگران و زحمتکشان در ایران در برابر اجرای چنین طرح فلاکت زایی مقاومت و مبارزه خواهند کرد یا نه؟ آیا به نیروی عزم و اراده مبارزاتی خود، دولت سرمایه دار و طرح ریزان نهادهای جهانی را به عقب نشینی یا به تعویق انداختن اجرای این طرح ها وادار خواهند کرد یا نه؟ آیا وقوع شورش های نان در ایران محتمل نیست؟ اوضاع به سرعت در چنین جهتی در حرکت است. باید به این احتمالات فکر کرد و برای پیشبرد اهداف ضد استثمار و ضد ستمگرانه طبقه کارگر و نامین خواسته های بر حق توده های مردم، هر چه متحدتر و متشکل تر تدارک دید.